



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤل: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرزاتین،خیابان الوند، کوچه آرشیبا، پلاک ۶
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۰ و ۸۸۸۰۷۱۹ نامبر: ۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: ۲۳-۸۸۸۱۴۳۳
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران : اذان ظهر:۱۳:۰۱اذان مغرب ۱۳:۳۶ اذان صبح فردا ۵:۱۹ طلوع آفتاب ۶:۴۵

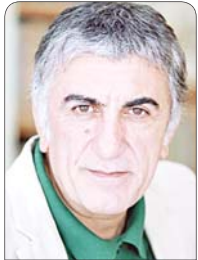
شرق

روزنامه

چهارشنبه • ۲۰ شهریور ۱۳۹۲ ۵ ذی‌القعده ۱۴۳۴ ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۳ سال یازدهم شماره ۱۸۲۹ صفحه ۱۶

رضا کیانیان زنگ «سنگ‌ها در جیب‌هایش» را می نوازد

شرق: رضا کیانیان امشب زنگ افتتاح نمایش «سنگ‌ها در جیب‌هایش» را به صدا درمی‌آورد. بانواخته‌شدن زنگ افتتاح‌نمایش «سنگ‌ها در جیب‌هایش» به کارگردانی پارسا پیروفر، این اثر نمایشی هر شب در تماشاخانه ایرانشهر، سالن استاد ناظرزاده‌کرمانی، روی صحنه می‌رود.
آیین افتتاح نمایش «سنگ‌ها در جیب‌هایش» نوشته مری جوزن امشب ساعت هشت‌شب در تماشاخانه ایرانشهر با حضور هنرمندان و اهالی رسانه بر گزار می‌شود. پارسا پیروفر و رضا پیهودی در این نمایش به ایفای نقش می‌پردازند.



ادبیات تطبیقی

ابوالحسن خرقانی و شرکا



► **پوریا عالمی**

- هر که در این سرا درآید نانش دهد. نانش دهد و از ایمانش میرسید. چه آنکس که بدرگاه باریتعالی به جان ارزد، البته بر خوان بولحسن به نان ارزد.

ابوالحسن خرقانی

- هر که به این شورا درآید نانش دهد. نانش دهد و چپ و راستش میرسید. چه آنکس که در شورا در پی نان آید، البته بر هر سفره و خوانی که گسترده بیند، نشیند.
- احمدمسجدجامعی**
- هر که به این دانشگاه درآید نانش دهد، نانش دهد و از انحرافش نپرسید

روابط‌عمومی دانشگاه ابرائیان

(*نمونه دولتی، نمونه مردمی سابق*)

- هر که به این دانشگاه برای تدریس درآید حتما نانش دهد و از مدرک دانشگاهش ابر می‌رسید. چه آنکس که به این دانشگاه درآید قبل‌ا در هیات دولت کارای بود.

باز هم روابط‌عمومی دانشگاه ابرائیان

- هر که به این ورزش درآید نانش دهد و از توانایی‌اش نپرسید. چه آنکس که به این ورزش درآید حتما سفارش شده است و آنکس که سفارش است خودش خوانی گسترده دارد و حالا که این سفره پهن است، بگذار همه دور هم لقمه بگیرند.

- هر که به این محله درآید بغل سلین دیون یا جنیفر لویز یابانسه نشاندیش و از سلیقه موسیقایی‌اش نپرسید و فقط بپرسید مدیر بلندپایه بانکی و اقتصادی هست یا نیست و اگر هست ایرانی هست یا نیست. که آنکس که به این محله درآید بخواهد فقط بخواهد بغل سلین دیون بنشیند و همسایه‌شان بشود. که من هم اینجا تنهایی حوصله‌ام سررفته، پس یک هم‌زبان من را تشویقی بفرستید بیاید اینجا، حال کنیم.

روابط‌خصوصی بانک ملی ایران (روابط‌عمومی سابق) **زیر**

نظر محمود رضا خاوری، هم‌سا به قدیمی سلین دیون‌انا که دیگر برای ما تبدیل به جوک شده، اما ۳۰۰۰میلیاردش تبدیل به ۴۰۰۰میلیارد باید شده باشد تا الان.

- هر که سوار بر موج اعتدال شد، حتما حتما نانش دهد و راتش دهد و بودجه‌اش دهد و سکاش دهد و میزش دهد که این فلنک دوره پیش هم سوار بر موج انحراف بود و پیش از آن سوار بر موج مهرورزی بود و پیش از آن سوار بر موج اصلاحات بود. حالا که این دالوارن موج‌سوار هستند و باید زیر نظر وزارت ورزش به المپیک فرستاده شوند تا موج‌سواری کنند و مدال بیاورند، اما اشتباهی وارد فرهنگ و مطبوعات و هنر شده‌اند و دارند حالش را می‌برند.
- روابط‌عمومی موج‌سواران جدید (دانش‌آموخته و تقدیر شده و رانت گرفته مکتب اسفندیار سابق)**

خبر آخر

رییس سازمان سینمایی به «شرق» خبر داد

باز گشایی خانه سینما هم‌زمان با روز ملی سینما

- شرق: رییس سازمان سینمایی در گفت‌وگو با «شرق» از بازگشایی خانه سینما و برگزاری نشست مطبوعاتی خود در این محل هم‌زمان با «روز ملی سینما» خبر داد. سرانجام تمام شایعاتی که در مورد احتمال زمان بازگشایی خانه سینما گفته می‌شد، به حقیقت پیوست و مطابق با آخرین اخبار درهای خانه سینما قرار است ۲۱ شهریور هم‌زمان با روز ملی سینما، تنها میزبان اهالی این هنر بلکه خبرنگاران نیز باشد. حجت‌الله ابوبی، رییس سازمان سینمایی کشور با تأیید این موضوع به «شرق» گفت: «روز پنجشنبه، ۲۱ شهریور برای بازگشایی خانه سینما در این محل حاضر خواهم شد و نشست مطبوعاتی‌ای نیز با حضور رسانه‌ها برگزار خواهد شد»

به گفته رییس سازمان سینمایی جزییات بیشتر مربوط به مراسم بازگشایی خانه سینما، از طریق روابط‌عمومی این سازمان در اختیار رسانه‌ها قرار می‌گیرد. ابوبی البته روز معارفه به‌عنوان رییس جدید سازمان سینمایی کشور، مشکلات پیش‌روی خانه سینما را «خاری کوچک» توصیف کرده و ابراز امیدواری کرده بود مساله خانه سینما با درایت وزیر و نظام جمهوری اسلامی حل شود. همچنین دیروز، ۱۹ شهریور ساعتی قبل از آنکه ابوبی مژده بازگشایی خانه سینما را در روز ۲۱ شهریور بدهد، تعدادی از سینماگران با او دیدار کردند که دیداری «خوب» و «برفاهم» توصیف شده بود. همچنین روز گذشته سیدضیاء هاشمی (رییس جامعه صنفی تهیه‌کنندگان) به ایسنا خبر داد که طبق صحبت‌های آقای ابوبی، قرار است روز پنجشنبه ۲۱ شهریور، هم‌زمان با روز ملی سینما، دروازه ساختمان خانه سینما باز شود. «شرق» البته قبل از تأیید خبر بازگشایی خانه سینما توسط ابوبی، با «فرهاد توحیدی» رییس هیات‌مدیره این خانه تماس گرفت. توحیدی اما اعلام کرد بنا به تعهد مابین سینماگران، ترجیح می‌دهد اخبار مربوطه از سوی روابط‌عمومی سازمان سینمایی منتشر شود.

کافه نظر



یک از آثار هنری خلق شده متأثر از ۱۱ سپتامبر

آفرینش هنری پس از ۱۱ سپتامبر

عسل عباسیان، پس از گذشت ۱۲ سال هنوز داغ آن تازه است و حتی ۱۲ قرن هم از آنکه بگذرد باز نمی‌توان از خاطر برد خاطره کشته‌شدن آن سمه‌زارنفر انسانی را که مشغول زندگی بودند و بی‌هوا در آغوش مرگ به خواب رفتند. امروز ۱۱ سپتامبر است، «قصر امین‌پور» سال‌ها پیش سرود: «به امید پیروزی واقعی، نه در جنگ که بر جنگ». حالا امروز ما در سالگرد آن اتفاق شوم از چهار نفر از هنرمندان ایرانی پرسیدهایم که پس از جنگ و وقایع ضدانسانی این‌چنینی رسالت هنر چیست؟ هنرمند چه باید بکند و آیا واقعه‌ای مثل ۱۱ سپتامبر دستمایه آثار هنری در جهان شده است؟



نورالدین زرین‌کلک ► نویسنده و نگارگر

چنانکه ما به دنیای مورچه‌ها می‌نگریم، اگر چشمان ناظری از بالا به دنیای ما آدم‌ها نگاه کند، نه از جنگ‌وجدل‌های تاریخی و کشتارهای جمعی و نه از حمله و یکه‌تازی و جهان‌گشایی‌های اسکندر و مغول حیرت‌خواهد کرد و نه از آبرجنگ‌های یکم و دوم جهانی؛ چراکه آن چشم‌ها قرن‌هاست که به این صحنه‌ها عادت دارد؛ اما او حتما از دو چیز حیرت خواهد کرد: یکی از حمله اتمی به هیروشیما و ناکاراکی که در یک چشم بهم‌زدن آن جمعیت عظیم مردم را دود کرد و ویران‌ش را تلی از خاکستر... و دوم انفجار برج‌های دوقلوی نیویورک. اما من ناظر مورچه قامت‌زمینی از این دومی؛ حتی بیشتر حیرت می‌کنم تا آن لولی (که خود دنباله‌ناگزیر تاریخ جنگ انسان علیه خودش است)، زیرا در این دومی هیچ‌یک از علایم و آثار یک جنگ دیده نمی‌شد و این حمله فجیع انتحاری، بیشتر از یک اقدام نظامی، به یک اشتباه کودکانه شبیه بود! اگر تعصباها را کنار بگذاریم و قربانیان را به دو دسته «کفار دینی» و «قربانیان بی‌گناه» تقسیم نکنیم؛ یعنی مثل همان چشمان ناظر بالاسری، حادثه را از بیرون نگاه کنیم، آمار آن فاجعه را به جمع کشته‌شدگان بی‌گناه دو برج به همراه مسافران بی‌خبرهواپیماها حساب خواهیم کرد؛ بلکه جمع خلبان‌ها و همکاران و همدستان‌ها را نیز به آن خواهیم افزود که هر کدامشان، باری، جانشان بی‌ارزش نبوده است... و اتفاقاً عمق فاجعه همین‌جاست که چه سیاست‌های کثیفی می‌توانسته این حجم عظیم کینه و نفرت را در دل‌ها انبار کند که چند جوان مغز شسته عرب به قتل عامی چنین گسترده و ضدانسانی آن هم به بهای جان خود (و لابد به امید دخول به بهشت) دست بزنند! بی‌اینکه وارد مبحث پیچیده «حق» و «باطل» شوم؛ تنها می‌خواهم اشاره کنم که بارعظیم این «ظلم بشری به جامعه بشری» همان اندازه به گردن کسانی است که این گروه کوچک متعصب (خلبانان) را مغزشویی کرده بودند که به گردن طرف دیگر (سیاست‌بازان). که اسباب فراهم‌کردن این گروه عظیم نفرت و کینه در دل‌های مردم ساهلد اما متعصب دنیا بودند. آیا این فاجعه بشری درسی برای سیاست‌پیشگان خواهد بود؟ از جامعه هنرمندان به‌ویژه فیلم‌سازان توقع داشتیم نه یک که چندین فیلم از این فاجعه بشری ساخته باشند. چگونه است که برای فراری‌دادن نو، سه دیپلمات از ایران هالیوود فیلم سینمایی می‌سازد و از این حادثه شرم‌آور ن!

فاطمه راکعی ► شاعر و نماینده مجلس ششم

یک هنرمند و یک انسان فرهنگی که فکر می‌کند همه مسایل موجود در جهان و مشکلات، زاده چهل آدمی است، خودش را در برابر این چهل مسؤول می‌داند، قطعاً با هر نوع خشونت و پرخاش و انسان‌ستیزی مخالف است و هر نوع جنگی را محکوم می‌کند و همه تلاشش این است که آدم‌ها یکدیگر را درک کنند و آنچه بر خود نمی‌پسندند بر دیگران نپسندند و در دنیایی پر از صلح و دوستی زندگی کنند. هنرمندان، شاعران و نویسندگان نیز در سراسر جهان همواره خواستار چنین آرامشی بوده‌اند و مساله ۱۱ سپتامبر و ناآرامی‌هایی که امروزه در کشورهای عربی اتفاق می‌افتد همگی با روح صلح‌طلبی و آرامش‌جویانه مغایرت دارد. هنرمندان ایرانی نیز عمیقاً پس از ۱۱ سپتامبر متأثر شدند چرا که انسان‌های بی‌گناهی که مشغول کار روزمره بودند در این اقدام تروریستی کشته شدند به گمان من رسالت قلم و هنر می‌بایست در جهت دفع این خشونت و ترویج صلح و انسانیت و آرامش باشد.



کیوان ساکت ► موزیسین

اصولاً وقایع تروریستی و حوادثی که به کشته‌شدن انسان‌ها و هم‌نوعان بشر به دست خودش شکل می‌گیرد با هر هدفی که باشد از نظر من کاملاً مردود است و هیچ انسان فهیم و دارای عقل سلیم و با خردی را نمی‌توان پیدا کرد که از کشته‌شدن انسان‌های بی‌گناه خرسند و خشنود باشد. اما پس از روی‌دادن وقایعی چون ۱۱ سپتامبر هر هنرمندی می‌تواند پس از رخ‌دادن این اتفاقات سوگنامه‌هایی بنویسد و همدردی خودش را با هنرش بیان کند. حداقل سود چنین سوگنامه‌هایی این است که مردم تا سالیان دراز عمق درد این وقایع را از خاطر نخواهند برد. این سوگنامه‌ها هستند که بیشتر از اخبار و جراید می‌توانند مردم را متأثر کنند و آنها را از جنگ و جنگ‌آفرینی و کشتار متفر سازند. اینجاست که هنر می‌تواند بیش از هر شعار ضدجنگی مردم را به صلح‌دوستی و مهربانی نسبت به هم‌نوعانش فرابخواند.

مهدی نادری ► فیلمساز

دنیای پس از ۱۱ (سپتامبر برای همه و از جمله برای من دنیای دیگری شد؛ دنیایی که ذهن مرا به سینمای جنگ کشاند، پام را به عراق کشید، جایی که خاک‌ریز دشمن بود. از سالن سینمایی بیرون زدم و «حیجر» به من قول داده بود تا مرا به میان مردم و هنرمندان بغدادی ببرد. دیوارهای سیمنی ضمیمه تمام شهر را بین خود تقسیم کرده‌اند. هیچ معبری آزاد و راه‌نیست، تمامی ورودی و خروجی‌ها کنترل می‌شوند. اینجا بغداد است و کنار دیوار سیمانی بزرگی ایستادم و دوربینی همچون همیشه بر گردن انداختام و در کنار دیوارهای قطور ضمیمه ایستادم و جایی که نامش پایتخت دشمن بود. امروز از آن دشمن؛ چکمه‌ای باقی‌مانده در میدان شهر، صدام رفته است و چکمه شکسته‌اش اینجا بر بلندای میدان شهر باقی است. «حیدر» از آنسوی خیابان به طرفم می‌آید می‌پرسد: ترسیدی؟ مرگ در کناره قلیمان است، هر روز صبح شهدایان را می‌خوانیم و بیرون می‌زنیم، من با سینما خوشم، سینما تنها چیزی است که من را در عراق نگه داشته است، من در استرالیا بودم، خانواده‌ام را «صدام» از بین برد، مادرم در استرالیا مُرد. از «حیجر» پرسیدم: به نظرت می‌توانیم با سینما دنیا را تغییر بدهیم؟ می‌خواهد بایستد و جویام را بدهد، اما صدای او را چنین با هم غریبه کرده آمریکا صدایش را گم کرد، نفهمیدم چه گفت، سرچرخ‌اندن رژه نفربرهای رزهی آمریکایی در خیابان چشم‌هایم را خیره کرد. مردم به جنب‌وجوش افتادند، من مبهور این صحنه‌ها بودم، یاد سال اول حمله به عراق افتادم و تصویر خسته این سربازان در آخر هفته محله مسیحیان عراق و جاده‌های میان موصل و اربیل که انگیزه ساخت فیلم را در من ایجاد کرد و مرا اینگونه امروز به بغداد کشانده است. با خود زمزمه می‌کنم، در خیابان‌ها و کوچه‌های تاریک و خاموش «حیدر» از پیش می‌رود و من را به حال خود رها کرده که ریتم موسیقی را در گوش‌هایم ذخیره کرده‌ام. به‌راستی این چه سرنوشت شومی است که گریبان این مردم تاین خد شبیه به ما را رها نمی‌کند؟ این چه کار خنده‌ناکری است که ما مردم این خاک کهن را چنین با هم غریبه کرده است؟ امید روزی را در قلبم می‌پرورانم که بین بغداد و تهران و کابل و دوشنبه و پاکو و چه می‌دانم بلخ و کراچی و کشمیر و اصفهان و تبریز روز و شب در رفت و آمد باشند و به هم عشق بورزند و دوستی کنند و از خطر جنگ‌ها و کینه‌های آینده و صدامی دیگر در امان باشیم. سرانجام به خانه هنرمندان مستقل بغداد می‌رسیم. آرامش و سکونی وصف‌ناشدنی در اینجا برقرار است. یک گالری جمع‌وجور نقاشی از هنرمندان شهرهای مختلف عراق در اینجا گردآوری شده. موضوعاتی برگرفته از مسایل روز عراق، نفت و خون و اسلحه که خانه‌ها و آدم‌ها را در رنگ خون و نفت فرو بردن‌اند. اما بی‌هیچ افتراقی میزان درد از مفهوم و به کارگیری تکنیک بی‌پدیل و خیره‌کننده است. اغلب افراد اینجا نقاش و مجسمه‌ساز هستند. یکی‌شان می‌گوید: یک ماه است این دوستان دور هم جمع شده‌اند و تابلو کشیده‌اند، موضوع هم وطن است. و ادامه می‌دهد: استعداد‌های نقاشی عراق هر ثانیه در خطرند، ما الان اینجا بلیم می‌لوم معلوم نیست که یکباره تکه‌تکه‌های تتمان بپسجد به دیوارهای همین باقی که در آن نشستیم، شوخی نیست، تا زمانی که آمریکا اینجاست القاعده هم اینجا‌ست. از آنها می‌پرسم: با این وجود چرا اینجا ماندن‌اید؟ همگی به هم می‌نگزند و یک‌باره می‌خندند. یکی می‌گوید: جنون، دیگری می‌گوید: عشق به خاک، یکی دیگر می‌گوید: امید به آینده. عراق آرام خود شده، ما اینجا انتظار می‌مانیم تا آب‌اش کنیم. قاسم هم می‌گوید: سلاح ما قلم ماست، هنر ماست، میدان مبارزه هم همین‌جاست، بیرون از اینجا کار معنی ندارد، من اینجا به‌دنیا آمدم، اینجا نقاش شدم و معلم شدم و همین‌جا هم دوست دارم بمیرم. تا نیمه‌های شب حرف زدیم و از آرزوهایمان برای منطقه و شهرها و امنیت و دوستی گفتیم. نیمه‌های شب با «حیدر» رهسپار خانه شدیم. امیدوار بودم و هستم به کارهای مشترک، روزی را می‌بینم که هنرمندان دو سوی خاک‌ریز روزها و شب‌ها از سوءتفاهم‌شان بگویند و عقایدشان را درباره هم به تصویر بکشند و به مردمانشان دوستی بیاورند. امنیت را گسترش دهند و چهل‌وجور را از میان بردارند تا هیچ‌کس نتواند میانشان اختلاف بیندازد و فریبشان دهد.



کوچ‌نشین

همسایه‌های چشم‌بادامی من



► **ناهید کبیری**

- او هم مثل من مهاجر است. در آپارتمان‌ها‌مان روبه‌روی هم باز می‌شود. یک راه‌رو باریک طولانی، ۱۶ آپارتمان را با درهای آل‌یوبی در کنار هم و روبه‌روی هم به صف کشیده است. همسایه‌ها اغلب یکدیگر را نمی‌شناسند. اما من و همسایه روبه‌روییم که از چند ماه پیش به این جا آمده‌ام، انگار ساعت‌ها‌مان را با هم کوک کرده‌ایم و با یک قرار قبلی در آپارتمان‌ها‌مان را با هم باز می‌کنیم و به هم لبخند می‌زنیم. می‌گوید تلفظ نام‌های چینی دشوار است. او را «تاشا» صدا کنم و پسر چهارسال‌اش را «مایک».
- مایک، با آن چشم‌های کوچک بادامی، لپ‌های گرد و لب‌های قرمزی که به اندازه یک نقطه است، هیچ شباهتی به اسم آمریکایی‌اش ندارد. من از همان ابتدا عاشق مایک شدم. دلم می‌خواهد با همین حقوق مختصرم برایش ماشین بوفی و مدارنگی و بستنی و بادبادک بخرم. تا امشب نمی‌دانستم پدر مایک کجاست. او را در رفت و آمدهایمان هیچ‌وقت ندیده بودم. اما کنج‌کاویم را برای خودم نگاه داشتم و به رسم فرهنگ این دیار هیچ سوالی از مادرش نکردم. «تاشا» هم هرگز از من نپرسیده بود: «گیاه گمشده کدام دایری؟...» امشب به یک شام ایرانی دعوت‌شان کردم. باز هم تنها آمدند. مایک که با من انگلیسی و با مادرش به زبان مادری حرف می‌زند، اسمی که برایشان پخته بودم به قدری خوشش آمد، که آخرین دانه‌های برنج داخل بشقابش را هم خورد و بلافاصله روی پاهای مادرش دراز کشید و خوابش برد. من تازه متوجه شدم که شکم «تاشا» بیش از حد بالا آمده و باردار است.

کنج‌کاویم مرا که دید، دستی روی شکمم کشید و خندید. چتری صاف و سیاه موهایش نیمی از چشم راستش را پنهان کرده بود. سرش را تکان داد و آه کشید: «برای همین هم اینجا هستم. به‌خاطر این بچه.» گفتم منظورش را نمی‌فهمم. به طرف مزیم خم شد. لیوان آب یخ‌خار از برداشست و بعد مثل گوینده‌های خبر تلویزیون که مستقیم به دوربین نگاه می‌کنند، چشم‌هایش را بر چشم‌هایم دوخت و همه داستان را پشت سر هم برابم تعریف کرد: «دولت ما اجازه نمی‌دهد بیش‌تر از یک فرزند داشته باشیم. اگر کسی بخواهد فرزند بیش‌تری داشته باشد، باید وطنش را ترک کند. من و همسرم نمی‌خواستیم پسرمان خواهر یا برادری نداشته باشد و در این دنیای بزرگ تنها بماند. ترک وطن هم تصمیم ساده‌ای نبود... در نهایت، همه زندگی‌مان را بخشیدیم. کتاب‌ها و ظرف‌ها و رختخواب‌ها و گل‌دان‌ها‌مان را. پدر و مادر‌ها‌مان در فرودگاه زار می‌زدند. من دو ماهه باردار بودم و باید هر چه زودتر می‌رفتم. چندان‌ها‌مان را که به بار دادیم، سبک‌تر شدیم و در صف بازرسی پاسپورت ایستادیم. مایک خسته بود و روی شانه پدرش خواب رفته بود. مثل حالا که روی پاهای من» نگاه بر مهری به پسرش کرد و ادامه داد: «بعد از آنکه به اتاق بازرسی رسیدیم، مایک بیمار شده بود و بی‌قراری می‌کرد. بازرس مدت‌ها با سبزه‌پورت‌ها‌مان را زیرورو کرد و به صفحه کمپیوتر زل زد. بعد، پاسپورتم و مایک را به دستم داد و گفت به سلامت! گفت اما به همسرم اجازه سفر نمی‌دهد.»

«تاشا» چشم‌هایش را بست و ادامه داد: «خداحافظی ما فاجعه بود. مایک از آغوش پدرش بیرون نمی‌آمد. جیغ می‌کشید. به یک یک دست او را می‌کشیدم، با دست دیگر ساک دستی و غصه‌هایم را. همسرم آنجا، پایین پله‌ها، با رنگ و روی پریده ایستاده بود و رفتن ما را تماشا می‌کرد.» دیگر نتوانست حرف بزند. پنجره را به روی شب باز کردم. سمفونی باران، همه مهاجران غریب را به گریه انداخته بود...

چهارراه‌جهان

حراج مجموعه آثار «اندی وار هول» در اینترنت

- ایسنا:** حراجی کریستی مجموعه‌ای از آثار هنری «اندی وار هول» را به‌صورت آنلاین در معرض فروش می‌گذارد. بیش از ۱۲۰ عکس، طراحی و آثار چاپی از اندی وار هول، هنرمند سرشناس آمریکایی که از پیشگامان پاپ‌آرت به‌شمار می‌رود، در وب‌سایت حراجی بزرگ کریستی به فروش گذاشته می‌شوند. به گزارش آرت دیلی، این آثار مستقیماً از بنیاد اندی وار هول گرفته شده‌اند تا در حراجی آنلاین دوفته‌ای کریستی شرکت داده شوند. این حراجی از ۱۱ تا ۲۵ سپتامبر در وب‌سایتی که ویژه این کار طراحی شده، فعالیت خواهد کرد. بسیاری از این آثار هنری هرگز در مجمع عمومی به نمایش درنیامده‌اند. قیمت حداقلی کارهای وار هول هزار و ۵۰۰ دلار است.